

شیعه و آغازگران جعل حدیث

دکتر قاسم بستانی*

چکیده

با توجه به واقعیت پدیده نامطلوب وضع حدیث در تاریخ اسلام و آثار سوء و مخرب آن بر فکر و عمل مؤمنین که به نوعی هزینه دین و ایمان مردم به پای منافع مادی یا غیر مادی فردی یا گروهی نوشته می‌شود، هر یک از فرق اسلامی از دیرباز سعی کرده خود را از آن مبرا بدانند و دیگران را بدان متهم سازد. متأسفانه در این میان از سوی برخی از فرق مسلمان، شیعیان بیشتر در مظان اتهام قرار گرفته‌اند. در این مقاله سعی شده تا با مراجعه به منابع معتبر و پیگیری ادله و شواهد موجود، آشکار گردد: آیا برای وضع حدیث آغازگرانی وجود دارد؟ و اگر وجود دارد، این افراد چه کسانی می‌باشند.

ماحصل آن است که نمی‌توان به آسانی از آغازگرانی خاص برای وضع حدیث در تاریخ اسلام سخن گفت، هر چند می‌توان گروه‌هایی را در دامن زدن و تشدید آن بر شمرد که به طور قطع، میان آنها شیعیان برخلاف نظر برخی از دانشمندان اهل سنت، حضور ندارند.

کلیدواژه‌ها: آغازگران وضع حدیث، وضع حدیث، شیعه.

* دکترای علوم قرآن و حدیث و استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز.

مقدمه

از دیرباز جعل حدیث به نام پیامبر ﷺ و دیگر بزرگان دینی ابزاری جهت تحقق پاره‌ای از اغراض دنیوی و غیردنیوی برخی از مسلمانان بوده است.* دانشمندان مسلمان در کنار پیگیری این پدیده نامیمون در تاریخ اسلام و افشای ابعاد آن، درصدد شناختن آغازگران این رفتار نیز بوده‌اند؛ اما نتایج بررسی‌های آنان، متفاوت و گاهی متناسب یا پشتیبان دیگر اعتقادات فرقه‌ای و مذهبی آنان و به عبارتی دیگر، خواسته یا ناخواسته طرفدارانه و جانبدارانه بوده است. در ادامه ضمن ارائه نظرات بیان شده در این موضوع، به بررسی و نقد آنها برای رسیدن به نتیجه‌ای مستدل خواهیم پرداخت.

نظریات ارائه شده در خصوص آغازگران وضع حدیث

نظرات در خصوص آغازگران وضع حدیث در اسلام را می‌توان به شرح ذیل صورت‌بندی کرد:

۱. نظریه غالب و کلی

این نظریه که نظریه‌ی غالب و در عین حال کلی است، بیانگر آن است که: ظهور گروه‌های مختلف فقهی، کلامی و پیشاپیش آنها سیاسی و از اواخر دهه چهارم - از

* در مورد علل جعل حدیث می‌توان به علل ذیل اشاره کرد:

- الف) علل سیاسی: ۱. تحکیم خلافت ۲. تضعیف خلفا ۳. یاری مذهبی خاص؛
 ب) علل دینی: ۱. افساد دین ۲. تقویت دین؛
 ج) علل اجتماعی: ۱. تقرب به خلفا ۲. ارضای نیازهای مردم ۳. ذکر فضائل و مناقب؛
 د) علل اقتصادی: ۱. رونق دادن به حرفه‌ای خاص ۲. کسب موقعیت اجتماعی؛
 ه) علل شخصی: ۱. نقل به معنا ۲. رسم الخط و طریق کتابت ۳. تساهل و تسامح در نقل.
 (غروی، نهله. فقه الحدیث و روش‌های نقد متن: تهران: دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۹ ش، ص ۶۹ - ۱۰۰).

- - -

زمان فتنه عثمان به بعد - موجب بروز وضع حدیث بوده است؛ بدین گونه که این گروه‌ها، در رقابت‌های خود، خواسته‌ها و اندیشه‌های درست یا باطل خود را در قالب احادیث منسوب به پیامبر ﷺ، به قصد اقناع مردم و پیشبرد اهداف خود، عرضه می‌کردند.*

اما با وجود این، گروه‌های آغازگر در این نظریه به شکل‌های مختلف و به شرح ذیل شمارش شده‌اند:

الف) علی علیه السلام و شیعیانش، خوارج، اکثریت (جمهور) و معاویه و طرفداران بنی امیه (أبوزهو). [بی تا]. ص ۳۳۹-۴۸۰؛

ب) اکثریت، طرفداران علی علیه السلام، بنی‌امیه، خوارج و دیگر گروه‌ها (حاج حسن). ۱۹۵۸ م. ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲؛

ج) علی علیه السلام و معاویه (سباعی). ۱۳۸۰ ق. ص ۸۹ / عجاج. ۱۹۷۱ ق. ص ۴۱۵-۴۱۶؛

د) اکثریت (عامه)، خوارج و شیعه (صبحی صالح). ۱۹۵۹ ق. ص ۲۸۶؛

ه) اموی‌ها، علوی‌ها و زبیری‌ها (جریان‌های سیاسی)، خوارج و معتزله و شیعه (جریان‌های کلامی - اعتقادی) و نیز خرافات عوام الناس و غلو اهل زهد (سلفی). ۱۹۸۷ م. ص ۱۴۸ به بعد.

نقد و بررسی: نظریه پیش‌گفته متضمن سه مطلب مهم است که توجه بدان‌ها در قضاوت نسبت به تاریخ اسلام و حدیث از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این سه مطلب عبارتند از:

* برای آگاهی بیشتر ر. ک به: اِدلی، صلاح‌الدین بن احمد؛ منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی؛ ص ۴۱ - ۴۴. صبحی صالح؛ علوم الحدیث و مصطلحه؛ ص ۲۸۶. سباعی؛ مصطفی؛ السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی؛ ص ۸۹. حاج حسن؛ حسین؛ نقد الحدیث فی علم الروایة و علم الدراية؛ ص ۳۳۱ - ۳۳۲ (ظاهراً در یکی از دو قولش). أبوزهو؛ محمد محمد؛ الحدیث و المحدثون أو عناية الأمة الاسلامیة بالسنة النبویة؛ ص ۳۳۹ - ۴۸۰. عجاج خطیب؛ محمد؛ اصول الحدیث علومه و مصطلحه؛ ص ۴۱۵ - ۴۱۶.

۱. جعل حدیث یک آغازگر خاص ندارد؛

۲. علل جعل حدیث درونی و در ابتدا سیاسی بوده است؛

۳. گروه‌های درگیر در جعل حدیث درونی و از مسلمانان بوده‌اند.

مؤلف نیز، معتقد به درستی سه مطلب بالاست و شواهد و مدارک نیز بر صحت آن دلالت دارند؛ از سوی دیگر این نظریه از اشکالات و ابهامات ذیل برخوردار است:

۱. از دوران پیش از فتنه و طرفداران هر یک از سه خلیفه یا بعضی از آنها هیچ یاد نشده است؛ در حالی که پیش از ماجرای علی علیه السلام و معاویه (فتنه)، مسلمانان دچار اختلاف شده بودند که در ماجرای عثمان و گروه‌های درگیر برای کسب قدرت و سپس جنگ جمل و عوامل آن و پیشتر حادثه سقیفه و تنش میان طرفداران علی علیه السلام و دیگران و... نمود پیدا کرده است؛ چه اینکه شواهد بسیاری وجود دارد که آغاز جعل حدیث به زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسد، هر چند در دوران مذکور گسترده و تشدید شد.*

۲. بعضی از گروه‌بندی‌های بالا چندان دقیق نمی‌باشد؛ برای مثال:

* یکی از مهم‌ترین مستندات این ادعا حدیث نبوی: «من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار» می‌باشد (مسلم بن حجاج: الصحيح؛ ج ۱، ص ۷ و ج ۸، ص ۲۹۹). بخاری: محمد بن اسماعیل: الصحيح؛ ج ۱، ص ۳۵. طبرانی: طرق حدیث من کذب علی متعمداً؛ (کل کتاب). مجلسی: محمدباقر بن محمدتقی: بحار الانوار؛ ج ۲، صص ۱۶۰ و ۲۱۲؛ ج ۲۰، صص ۳۴۵، ۳۶۱ و ۳۶۴؛ نیز: ج ۳۰، ص ۳۵۰ (و مواضع دیگر). کلینی: محمد بن یعقوب: الکافی؛ ج ۱، ص ۶۲. شیخ صدوق: محمد بن علی؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۵۶۹ و ج ۴، ص ۳۶۴. نیز حدیث نبوی منقول از علی علیه السلام: «أبها الناس قد كثرت علی کذابة. فمن کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار» (کلینی: پیشین؛ ج ۱، ص ۶۲. ابن ابی الحدید: عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغة؛ ج ۱۱، ص ۳۸ (بدون ذکر راوی). مجلسی: پیشین؛ ج ۲، ص ۲۲۵ و ج ۵۰، ص ۸۰ (از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع) نیز: ج ۲، ص ۲۲۹؛ ج ۳۶، ص ۲۷۳. هلالی: سلیم بن قیس؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی؛ و حر عاملی: پیشین؛ ج ۲۷، ص ۲۰۷ (ظاهراً اصل حدیث فقط به سلیم منسوب می‌باشد).

الف) در گروه‌بندی اول و دوم، از اکثریت در کنار پیروان علی علیه السلام سخن رفته است؛ در حالی که در زمان اختلاف، اکثریت با علی علیه السلام بودند و مخالفانش در اقلیت (هر چند در مجموع تعداد قابل توجهی بودند)؛ همچنین عبارت «دیگران» یا فرار از ذکر گروه‌هایی که نسبت بدان‌ها همدردی وجود دارد نشان از بی‌دقتی صاحبان نظریه است.

ب) در گروه‌بندی سوم، گروه‌های مسلمان فقط به گروه‌های علی علیه السلام و معاویه تقسیم شده‌اند و در گروه‌بندی چهارم به اکثریت و خوارج و شیعه، در حالی که همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، تعداد این گروه‌ها بیشتر از دو یا سه گروه بوده‌اند. ج) در گروه‌بندی پنجم نیز ابهاماتی وجود دارد و معلوم نیست چرا علوی‌ها و شیعیان دو گروه شمرده شده‌اند و چرا امثال خوارج گروهی سیاسی خوانده نشده‌اند؛ در حالی که سخت فعالیت سیاسی (به معنای کلی آن) داشته‌اند؛ ضمن اینکه معتزله آمده است، اما از اشاعره سخنی نیست (هر چند این دو گروه از دوران متأخر بوده و چندان به عنوان آغازگران وضع حدیث مطرح نمی‌باشند)؛ همچنین از اکثریت (جمهور) نیز یاد نشده است.

د) در این گروه‌بندی‌ها، کمتر از جملی‌ها و زبیری‌ها سخن رفته است.

۲. نظریه ایرانیان دشمن

برخی از اهل سنت ذکر کرده‌اند که آغازگران وضع حدیث، دشمنان اسلام - از ایرانیان و دیگران - با قصد نابودی اسلام بوده‌اند (ابوزهو، [بی‌تا] ص ۱۱۴ - ۱۱۵).
نقد و بررسی: در نقد و بررسی این نظریه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:
الف) این نظریه از حیث اینکه عوامل جعل حدیث را بیرونی می‌داند، کاملاً در مقابل نظریه نخست قرار دارد.

ب) همچنین این نظریه، به ایرانیان اشاره دارد که حضور و تأثیر آنها به طور قطع پس از حوادث صدر اسلام و فتنه می‌باشد و از این نظر نیز با نظریه نخست در تعارض است؛ ضمن اینکه تا ایرانیان عربی آموخته و جزء گروه‌های مرجع برای ترویج افکار ضد دینی خود در میان مسلمانان دیندار و عالم به دین و متعصب به آن شوند (بر فرض چنین امری) زمان بسیاری می‌طلبد، در حالی که احادیث موضوع سابقه‌ای به قدمت اسلام دارد.

ج) استفاده از لفظ عام ایرانیان، موهم این معناست که تمام ایرانیان دشمنان اسلام بودند؛ مطلبی که با تمام حقایق و واقعیت‌های بدیهی تاریخ اسلام در تعارض می‌باشد.

د) تعبیر «دیگران» نیز به شدت مبهم است و معلوم نیست که مراد چه کسانی می‌باشد و اگر واقعاً از نظر صاحبان این نظریه، «دیگران»، مصداقی دارد، چرا از ذکر آنها خودداری شده است و فقط تصریح به نام ایرانیان شده است؟

۳. نظریه توطئه‌های ابن سبأ

برخی از اهل سنت از تحریکات دامنه‌دار و دروغ‌بافی‌های عبداللّه بن سبأ به قصد نابودی اسلام سخن گفته‌اند که اکثر شهرهای مهم اسلام و نیز اکثر مسلمانان حتی صحابه را تحت تأثیر قرار داد و در نهایت آنان را علیه عثمان، خلیفه مسلمانان، به بهانه حقانیت خلافت علی علیه السلام، شورانید (ابو زهو، [بی‌تا]، ص ۳۹۹ / اعظمی، ۱۳۴۰ ق، ص ۵۸ - ۵۹ / سلفی، ۱۹۸۷ م، ص ۱۴۸).

برخی نیز برای اثبات دروغ‌بافی‌های سبئیه به نفع علی علیه السلام به اخبار ذیل استناد کرده‌اند (اعظمی، ۱۳۴۰ ق، ص ۵۹): «نقل شده که ابن عباس صحیفه‌ای از قضای علی علیه السلام آوردند، پس او آن را محو کرد، مگر به اندازه یک ذراع از آن» (مسلم، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۰) یا نقل شده که «أبو اسحاق گفت: هنگامی که دروغ گفتن بر

علی علیه السلام بسیار شد، مردی از اصحابش گفت که چه علمی را تباه کردند؟ (همان، ص ۱۰ - ۱۱) یا نقل شده که مغیره گفت: «از علی علیه السلام فقط حدیث اصحاب ابن مسعود صحیح است (همان، ص ۱۱).

نقد و بررسی:

الف) درباره عبدالله بن سبأ باید متذکر شد که برخی از دانشمندان شیعی و سنی نسبت به حقیقی بودن چنین شخصیتی شک کرده‌اند، مانند طبه حسین (حسین، [بی‌تا] ج ۲، ص ۴۳ و ۱۵۲) یا او را به کل منکر شده‌اند، مانند مرتضیٰ عسکری که در کتاب خود عبدالله بن سبأ، ثابت می‌کند چنین شخصیتی حقیقت ندارد؛ همچنین نخستین کسی که از او نام برده و تمام مورخان از طبری (طبری، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۷۸ به بعد) تا تاریخ‌نگاران معاصر حتی افرادی چون احمد امین (فجرالاسلام، ۱۹۳۳ م، ص ۲۶۹ - ۲۷۰) بدان مستقیم یا غیرمستقیم استناد کرده‌اند، سیف بن عمر تمیمی (م، ۱۷۰ هـ ق) می‌باشد که اهل سنت تماماً روایت او را طعن کرده (ذهبی، ۱۳۸۲ ق، ج ۲، ص ۲۵۵ / ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۲۵۹) و حاکم (حاکم نیشاپوری، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۴۶) او را متهم به زندقه نموده است و یا مانند اُبوریه (اُبوریه، [بی‌تا]، ص ۱۷۸) که ابتدا به وجود او اعتقاد داشته اما با توجه به کتاب عسکری و پذیرفتن اینکه دلایل کتاب مذکور محکم و قانع‌کننده است، از نظر خود برگشت. ب) باید متذکر شد که اهل سنت در کتاب‌های خود از سیف بن عمر مذکور، بسیار روایت کرده‌اند؛ در حالی که این مسئله بین شیعیان اندک (شیخ مفید، [بی‌تا]، ص ۱۴ / مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۳، ص ۲۹۸) است و ایشان در کتب رجالی خود متعرض او نشده‌اند؛ همچنین از نقش آفرینی عبدالله بن سبأ از قول ائمه علیهم السلام، همراه با تضعیف سخت او، مطالبی نقل شده است* که ظاهراً دلالت بر وجود عبدالله بن

* برای آگاهی بیشتر رک به: شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال؛ ص ۶۲۸. ابن شعبه حرانی،

سبأ می‌کند و اگر حقیقتاً بنا بر قول امثال عسکری، چنین شخصیتی، دروغین باشد، باید پذیرفت شیعیان تحت تأثیر فشارهای تبلیغاتی موجود که منجر به پذیرفتن حقیقی بودن چنین شخصیتی از سوی آنان شده بود، با جعل چنین اقوالی و انتساب آنها به ائمه علیهم‌السلام، مذهب خود را از این شخصیت میرا کرده‌اند.

ج. بر فرض حقیقت داشتن چنین شخصیتی، نباید حضوری پر رنگ‌تر از حضور دیگر تابعین که دنباله‌رو صحابه در آن دوران بوده‌اند، داشته باشد.
د) توصیفی که از فعالیت‌های ابن سبأ ارائه می‌شود، از برخی جهات، مانند آنچه در ادامه می‌آید، محل تأمل است:

۱. در دورانی که صحابه مرجعیت تام داشتند، چگونه فرد گمنامی بر فضای دینی و نیز مردم عوام و بلکه خواص آن، در سرتاسر جهان اسلام و در مراکز عمده آن، علی‌رغم حضور صحابه بزرگ، چنان چیرگی می‌یابد که احدی نمی‌تواند با او درافتد؟

۲. آن اصحابی که با ابن سبأ همراهی کردند، چه کسانی می‌باشند؟ و این همراهی به چه شکلی بوده است؟ در جایی که قیام علیه عثمان به رهبری اصحاب نامداری صورت گرفته است، آیا می‌توان آنان را از عوامل ابن سبأ دانست؟ و اگر تحت تأثیر قرار گرفتن صحابه را بپذیریم، صاحبان این نظریه در خصوص عدالت مطلق صحابه چه خواهند گفت؟

۳. چگونه است که هیچ گزارش دقیق و مذكر موثقی از وجود ابن سبأ و نحوه برقراری ارتباطش با مردم و صحابه و چگونگی حضورش در گروه‌های متخاصم و

۱۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة؛ ج ۲۸، ص ۳۳۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)؛ ج ۱، ص ۳۲۳ به بعد. همو: الرجال؛ ص ۷۵. علامه حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال؛ صص ۳۶۹ و ۳۷۲. ابن داود، حسن بن علی، الرجال؛ ص ۲۵۴ و خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث؛ ج ۱۱، ص ۲۰۴ به بعد.

هدایت آنها، در دست نیست؛ اما اجمالاً بزرگ‌ترین جریان ضد اسلامی در وسعت مکان و افراد - که نیاز به حرکتی سخت سازمان یافته با نیروهای کیفی و کمی بالا دارد - به او منسوب است؛ آن هم در زمانی که صحابه از نفوذ کلام بالایی برخوردار و دستگاه‌های حکومتی فعال بودند؟

۴. از سرنوشت ابن سبأ پس از کشته شدن عثمان مطلبی وجود ندارد، گویی تنها وظیفه او با آن همه فعالیت و تحرک عظیم و بزرگی که برای او بر شمرده‌اند و آن نفوذ کلمه‌ای که برای او قائل شده‌اند - که با تکیه بر آنها می‌توانست جهانی را به رهبری خود تغییر دهد و خود او زمامدار آن گردد - فقط در کشته شدن عثمان خلاصه می‌شده است (برای نمونه رک. به: عبدالمقصود، ۱۳۶۱، ج ۱ و ۲).

ها) از آنجا که معمولاً عبدالله بن سبأ تأسیس‌کننده مذهب تشیع معرفی می‌شود، باید پرسید که کدام یک از اندیشه‌های سبئیه به عنوان اندیشه و اعتقادات شیعیان از صدر اسلام تا کنون از آنچه در کتاب‌های معتبر حدیثی و کلامی آنها ذکر شده، وجود دارد؟ چه اینکه بر عکس، نامبرده در کتب رجالی شیعیان سخت تضعیف شده است و آنچه شیعه در خصوص وصایت و ولایت علی علیه السلام ثابت می‌کند، مستند به روایت‌هایی مشخص و شناخته شده نزد اهل سنت و شیعیان می‌باشد که در مجموع، قول به ولایت علی علیه السلام متواتر می‌شود و نیز ریشه بحث ولایت و حقانیت علی علیه السلام، بنابر احادیث و اخبار معتبر نزد فریقین، به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله برمی‌گردد نه به جعلیات سبئیه و این در حالی است که هیچ اثری از سبئیه‌ای که اندیشه‌های آنها را بیان کند، وجود ندارد و معلوم نیست اندیشه‌های منسوب به این فرقه، بر چه مبنایی است.

و) ظاهر آ مطرح‌کنندگان سبئیه، معتقدند انقلاب علیه عثمان، توطئه‌ای ضد اسلام و مسلمانان بود که توسط خود مسلمانان و با همراهی برخی صحابه خوشنام، اما در کل فریب‌خورده صورت گرفت.

اما ظاهراً بنا بر مستندات تاریخی، مسلمانان انقلابی کار خود را توطئه‌ای ضد اسلام و مسلمانان نمی‌دانستند؛ به هر حال متهم کردن خیل عظیمی از مسلمانان - از صحابه و تابعین - به توطئه‌گران و فریب‌خوردگان، بیشتر به مزاح می‌ماند تا یک نتیجه‌گیری درست تاریخی.

ز) احادیث مذکور که مستند برخی برای اثبات دورغ‌بافی‌های سبثیه به نفع علی علیه السلام است، بر فرض صحت‌شان، تنها ثابت می‌کنند نسبت به علی علیه السلام نیز وضع حدیث شده است، در حالی که ثابت نمی‌کنند وضاعان از سبثیه بوده‌اند.

۴. نظریه شیعیان طرفدار علی علیه السلام

برخی از دانشمندان اهل سنت تصریح می‌کنند که آغازگران وضع حدیث، شیعیان و طرفداران علی علیه السلام بوده‌اند و از ابن ابی‌الحدید نقل می‌شود که آورده است: اصل دروغ‌گویی در احادیث فضائل، از سوی شیعیان بود که در ابتدا به نفع صاحب خود (علی) و به دشمنی با مخالفان‌شان، احادیث مختلفی را وضع نمودند و این امر موجب شد بکره عکس‌العمل نشان داده و در حق صاحب خود (أبو بکر) احادیثی مشابه جعل کند؛ بنابراین هنگامی که شیعه احادیثی که بکرها در حق صاحب خود جعل کرده بود، مشاهده کردند تا توانستند در حق علی علیه السلام حدیث جعل نمودند؛ پس بکره مقابله به مثل کرده و مطاعن بسیاری در حق علی علیه السلام و دو فرزندش ساخته و او علیه السلام را گاهی به ضعف عقل و گاهی به ضعف سیاست و حب دنیا و حرص بر آن متهم ساختند... (ابن ابی‌الحدید، [بی‌تا] ج ۱۱، ص ۴۸ - ۴۹).

ظاهراً دیگر دانشمندان اهل سنت که به آغازگری شیعیان در وضع حدیث معتقدند، تحت تأثیر ادعای بی‌سند ابن ابی‌الحدید - که در بالا ذکر شد - می‌باشند، در حالی که اولاً ابن ابی‌الحدید همان‌گونه که خواهد آمد درباره آغازگران وضع حدیث، اظهار نظرهای متفاوتی دارد و ثانیاً مدارکی قطعی بر صحت ادعای خود ارائه نداده است.

آنان در کل برآنند که شیعیان اخبار زشتی علیه ابوبکر، عمر و مانند آن وضع نمودند... سپس برخی از وضاعان از دیگر احزاب بخصوص از بنی امیه وقتی دیدند این معایب و مثالب جایگاه ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه را پایین می آورد، در مقابل، احادیثی وضع کردند که مقام اینان را بالا ببرد...؛ حتی برخی از افراد با حسن نیت، با توجه به حوادث ناگواری که رهبران و بزرگان شان را دچار مصیبت کرده بود و بر اساس عشق به تمام صحابه، احادیثی را در فضائل همه آنها جعل کردند؛ به گمان اینکه کار درستی انجام می دهند و اختلاف موجود میان فرقه ها را برداشته و آنان را با یکدیگر متحد می سازند؛ گویی نمی دانند که بر پیامبر ﷺ دروغ می بندند (عجاج، ۱۹۷۱ م، ص ۴۱۸ - ۴۲۰ / سباعی، ۱۳۸۰ ق، ص ۱۸۷ / ابوزهو، [بی تا] صص ۹۷-۹۸ و ۹۵-۹۶).

همچنین گفته شده که شیعیان و دانشمندان شان ادات فساد و افساد بودند و اینکه معاویه، صحابی جلیل القدر و کاتب وحی و محب اهل بیت ﷺ بوده است و بسیار بعید می نماید کوچک ترین بی احترامی به علی ﷺ و خاندانش صورت داده باشد و این صرفاً طرفداران علی ﷺ یا توطئه گران بودند که از نام علی ﷺ سوء استفاده کرده و به نفع او و به ضرر کسانی که با آنها مخالف بودند یا به قصد دودستگی و چنددستگی میان مسلمانان، جعل حدیث کردند (ابوزهو، [بی تا]، ص ۳۰۵-۳۰۶).

صاحبان این نظریه گاهی به اخبار معدودی برای اثبات جتال بودن شیعیان نیز استناد کرده اند که در ادامه ذکر می شوند:

از ابن ابی ملیکه نقل شده که برای ابن عباس نامه ای می نویسد و از او می خواهد کتابی برای او بنویسد که از او مخفی است و ابن عباس می گوید: او فرزندی ناصح است، چیزهایی را من برای او برمی گزینم که از او پنهان است. پس کتاب قضای علی ﷺ را خواست و چیزهایی را از روی آن نوشت و

به برخی چیزهایی که می‌رسید، می‌گفت که به خدا سوگند علی علیه السلام چنین قضاوتی نکرده مگر آن که بگوییم گمراه شده است (مسلم، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۰).

ابن عساکر نقل می‌کند: «أبو العزّاحمد بن عبدالله بن كادش برآیم نقل کرد که مردی درباره علی علیه السلام جعل حدیث کرد، لذا من نیز درباره ابوبکر حدیث جعل نمودم، آیا کار خوبی نکردم؟» (ذهبی، ۱۴۱۳ ق.ج ۱۹، ص ۵۵۹).

ابن الجوزی نیز می‌گوید: «فضائل صحیح علی علیه السلام بسیارند جز اینکه رافضه بدان قانع نشده و درباره او فضائلی وضع کردند» (ابن الجوزی، ۱۳۸۶ ق.ج ۱، ص ۳۳۸).

همچنین گفته شده رافضه (یعنی شیعیان) کتابی فقهی به نام مذهب امامیه نوشته و در آن خرق اجماع مسلمین کرده‌اند (عجاج، ۱۹۷۱، ص ۴۱۹).
نقد و بررسی: این‌گونه نظریه‌پردازی‌ها، ضمن اینکه تهی از مدارک و مستندات موثق و قطعی بوده و بیشتر به نوعی مصادره به مطلوب شبیه است، از جهات ذیل نیز قابل تأمل است:

الف) ابن ابی‌الحدید توضیح نمی‌دهد که چرا علویان با بکری‌ها به مقابله برخاستند؛ در حالی که بیشترین مخالفت‌های شیعیان با عمر می‌باشد و پس از آن با معاویه و بنی‌امیه؛ همچنین نمی‌گوید چه هنگام شیعیان علیه ابوبکر به جعل حدیث پرداخته‌اند و بکریه در چه زمانی به مقابله با آنان برخاستند؛ آیا این مقابله پیش از دوران فتنه بوده است یا پس از آن؟ اگر پیش از آن بوده، مدرک قطعی وجود ندارد که شیعیان در دوران ابوبکر و با توجه به قرب عهد به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز تعداد بسیار اندک شیعیان، دست به چنین کاری زده باشند و اگر زده باشند، چندان تأثیرگذار نبوده تا کسی بخواهد به مقابله با آن برخیزد و اگر پس از آن بوده، چرا شیعیان، افراد و جریان‌های مخالف خود را زها کرده و علیه

ابوبکر که مدت‌ها پیش فوت کرده است، جعل حدیث کرده‌اند؟
 ظاهراً بنا بر سخنان هاشم معروف حسنی، این وضعیت مورد اشاره ابن‌ابی‌الحدید، از آن دوره ابوبکر می‌باشد؛ چون بر مطلب ابن‌ابی‌الحدید می‌افزاید: «سپس دوران عمر آمده و هوادارانش، راه بکرینه را پیش گرفتند» (معروف حسنی، ۱۴۰۷ ق. ص ۱۲۷)؛ هر چند هاشم معروف حسنی در صدد اثبات آغازگری مخالفان علی علیه السلام در وضع حدیث است، با این حال صدر سخنان ابن‌ابی‌الحدید را که در آن گفته شیعه آغازگر وضع حدیث است، ذکر نکرده است.

ب) عکس سخن بالا را نیز می‌توان گفت؛ یعنی در ابتدا بکرینه دست به وضع حدیث زدند و سپس شیعیان عکس‌العمل نشان دادند. رد کردن این سخن همان اندازه سخت است که اثبات عکس آن؛ این در حالی است که وضعیت علی علیه السلام حداقل در صدر اسلام چنان روشن و درخشان بود که نیازی برای جعل حدیث برای بزرگ جلوه دادن ایشان نمی‌بود؛ چه اینکه برعکس باید حدیث علیه او جعل می‌شد تا عدم حضور ایشان در کادر سیاسی آن زمان و حذفش از مدیریت سیاسی با آن همه سابقه و فضیلت، توجیه می‌شد.

ج) به طور قطع در فضیلت علی علیه السلام هم آیات و سُوروی نازل شده و هم احادیثی از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده شده است (ن. ک به: امینی، [بی‌تا])؛ لذا شیعیان نیازی به جعل احادیث فضائل به نفع خود نداشته‌اند.

احادیث فضائل علی علیه السلام و خاندانش آنچنان فراوان و از طرق معتبر هستند که نیاز شیعیان اصیل را از وضع احادیث جعلی در این خصوص تقریباً برطرف می‌کرده است؛ چرا که فضائل علی علیه السلام را مخالفان نیز می‌گفتند و ثبت و حفظ می‌کردند؛ برای مثال ذهبی (ذهبی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۰) می‌گوید به سبب فراوانی احادیث مناقب علی علیه السلام، کتابی در مناقب ایشان به نام «فتح المطالب و مناقب علی بن‌ابی‌طالب» نوشته‌ام.

د) حداکثر سخن ابن ابی‌الحدید این است که احادیث فضائل در ابتدا از سوی شیعه جعل شده‌اند نه انواع دیگر حدیث موضوع؛ و چه بسا این تعبیر نوعی اشاره به سیاسی بودن نخستین علت وضع حدیث باشد و بر فرض اینکه شیعیان، آغازگران جعل احادیث فضائل باشند، با این حال آغازگری در وضع دیگر انواع احادیث موضوع را - به خصوص اسرائیلیات را - نمی‌توان به آنها نسبت داد.

ها) چرا سوء استفاده کنندگان فقط در صفوف شیعیان وجود داشتند؟ چرا این احادیث جعلی به آسانی مورد قبول جامعه مسلمان آن زمان واقع می‌شد؟ مگر شیعیان چه نفوذی داشتند؟ چرا بنی‌امیه این همه در فکر اسلام و مسلمانان بودند که برای حفظ مقام صحابه، به مقابله با شیعیان از طریق وضع حدیث برخاستند، اما درباره علی علیه السلام در این خصوص سکوت کردند؟ و چرا بنی‌امیه و طرفداران وارسته‌شان، تنها راه مقابله را عملی دیدند که از گناهان کبیره شمرده می‌شود؟!

و) ظاهراً یکی از پیش‌فرض‌های این نظریه، این است که اهل بیت علیهم السلام به خصوص ائمه علیهم السلام مردمانی منفعل، گوشه‌گیر، و در حاشیه تحولات و جریان‌های فکری، سیاسی و اجتماعی بوده‌اند و خود هیچ اظهار وجودی به گونه‌ای که به عنوان مرجع در امور سیاسی، دینی، اجتماعی مطرح شوند، در تاریخ اسلام نداشته‌اند. و به کل تهی از هر نقش فعالی بوده‌اند و اینکه برخی از افراد فرصت‌طلب و هواپرست و بلکه دشمن اسلام - که نتیجه این سخن، محکومیت تشیع به عنوان مذهبی خارجی و بدعت‌گذار و ضد اسلامی خواهد بود - آنان را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف زشت خود قرار داده‌اند، اهل بیت علیهم السلام را بازی داده و بدون آنکه این بزرگان متوجه باشند، نقش رهبری یک جریان انحرافی را بدان‌ها تحمیل کرده‌اند؛ با این حال این پرسش وجود دارد که چنانچه اهل بیت علیهم السلام نقش فعالی در قبال مسائل جهان اسلام، نداشته‌اند، چرا پیرو پیدا کرده و گروهی بر آن شدند که از نام آنها سوء استفاده کنند؟ آنچه در این میان

مسلم است نقش فعال ائمه علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام به خصوص علی علیه السلام در قبال مسائل جهان اسلام می‌باشد؛ مانند حضور پررنگ و سرنوشت‌ساز علی علیه السلام در تمام حوادث و جریان‌ها و جنگ‌های صدر اسلام به گونه‌ای که برخی جنگ‌ها بدون علی علیه السلام به پیروزی منتهی نمی‌شد، مانند جنگ خندق، و یا اعتراض علی علیه السلام بر خلافت ابوبکر، حضورش در شورای شش نفره عمر برای تعیین خلیفه سوم و شانس اول برای خلیفه شدن، محوریت میانجیگری علی علیه السلام در جریان انقلاب علیه عثمان، انتخاب او به عنوان خلیفه چهارم از سوی اکثریت صحابه و تابعین از شهرهای مختلف اسلامی - که نشانگر نفوذ معنوی و سیاسی ایشان در میان مسلمانان صدر اسلام با وجود خانه‌نشینی ۲۵ ساله بود - هدایت جنگ علیه جملی‌ها، بنی‌امیه و خوارج، سپس خلافت حسن علیه السلام و رهبری جنگ با معاویه، عقد صلحنامه - که یک طرف آن حسن علیه السلام بود - سپس قیام حسین علیه السلام علیه یزید و شهادت او و رقیب شماره یک یزید شمرده شدن ایشان برای خلافت، ... فعالیت‌های سنگین فرهنگی دیگر ائمه علیهم السلام، در کنار فشارها و زندان‌ها و مانند آنها.

همچنین باید پرسید چرا اهل بیت علیهم السلام از پیروان‌شان تبری نجستند و خود را از این همه توطئه‌ادعایی، کنار نکشیدند؛ توطئه‌هایی که صاحبان نظریه مورد بحث متوجه آن شدند، اما اهل بیت علیهم السلام خیر! مسجل است که ائمه علیهم السلام در طول تاریخ زندگی خود دارای مرجعیت در امور مذهبی و اجتماعی مردم بودند و این امر بدون وجود پیرو و طرفدار بی‌معناست. طبیعی و منطقی آن است که پیروان از نظر فکر و عمل، همچون رهبران خود عمل کنند، مگر افراد معدودی که معمولاً از سوی رهبران و نیز پیروان صادق‌شان افشا و کنار زده می‌شوند؛ همچنین بسیار مضحک خواهد بود اگر گفته شود غیر از این بزرگان، تمام پیروان‌شان - که از نظر این نظریه پردازان، در حقیقت نمی‌بایست پیرو می‌داشتند - توطئه‌گر بوده و به

قصد ضربه زدن به اسلام به جعل حدیث می‌پرداختند و این بزرگان نیز نسبت به این پدیده ساکت ماندند.

از سوی دیگر، معلوم نیست به چه جهت پیروان اهل بیت علیهم‌السلام از نظر رعایت اصول اسلامی و اخلاقی ضعیف‌تر از دیگر فرق و احزاب و یا طرفداران دیگر شخصیت‌های تاریخ اسلام می‌باشند و اینان اگر جعل حدیث هم کرده‌اند پس از شیعیان و به قصد مقابله و خنثی کردن اثر آن احادیث جعلی بوده است؛

ز) همان‌گونه که در جای خود ثابت شده است، اهل بیت علیهم‌السلام سخت نسبت به پدیده وضع حدیث نزد مسلمانان و در میان مدعیان تشیع حساس بوده و راهنمایی‌ها و هشدارهای لازم را داده‌اند.

ح) جعل حدیث هیچ سودی برای ائمه علیهم‌السلام در برداشت؛ چرا که موجب سوء استفاده مخالفان و نیز بی‌اعتبار شدن ایشان می‌شد.

ط) آیا صاحبان این نظریه، مصائب وارد بر اهل بیت علیهم‌السلام در طول تاریخ را محکوم می‌کنند یا با تحلیل‌هایی به توجیه آن پرداخته و اهل بیت علیهم‌السلام را سرزنش نموده‌اند که بی‌جهت به دنبال گروهی هواپرست و دشمن اسلام راه افتاده و خود را به هلاکت افکنده‌اند و برخورد حاکمان با آنان از سر ناچاری و برای حفظ مصالح مسلمانان و کیان اسلامی بوده است؟ آیا شیعیان حق ندارند بزرگان اهل سنت را بدین قیاس، فریب خورده هواپرستان و دشمنان دین بشمارند و برای آن مدارک و دلایل فراوانی نیز ارائه دهند؟ به‌خصوص آنکه بنا بر تاریخ مؤثق سب امام علی علیه‌السلام و علویان بر منابر از زمان معاویه باب شد تا زمانی که عمر بن عبدالعزیز آن را منع کرد؛ پس چگونه است که معاویه این‌گونه محبّ صحابه معرفی می‌شود.

ی) اثبات اینکه چه کسی آغاز به جعل حدیث کرده، نمی‌تواند مقابله کنندگان با آن را به همان روش تبرئه و تطهیر کند.

ک) همچنان که تاریخ گواه است، این مخالفان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به خصوص بنی‌امیه بودند که برای تثبیت موقعیت خود - که عاری از هر نوع مشروعیت بود - نیاز فوری‌تر و بیشتری به جعل احادیث فضائل برای خود و نیز احادیث معایب و مثالب در حق علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام داشتند؛ چرا که در ابتدا علوی‌ها نه نیازی به این ترفند داشتند و نه امکان و جرئت استفاده از آن را؛ چون از سویی، احادیث فضائل و وصایت ایشان پراکنده و شناخته شده بود؛ حداقل آن اندازه که رفع نیاز می‌کرد و در نهایت مسلمانان را پس از عثمان به سوی علی علیه السلام رهنمون ساخت و از دیگر سو، موقعیت اجتماعی و سیاسی علوی‌ها چنان نبود که بتوانند چنین احادیثی را جعل و ترویج نمایند.

شیعیان محض که قرن‌ها اقلیتی محدود و منکوب بودند، به خصوص در صدر اسلام، چگونه و با اتکا بر چه جریان سیاسی می‌توانستند به این راحتی در حق اهل بیت علیهم السلام حدیث جعل کنند و کسی پیگیر آنان نباشد و چنان شایع شود که در کتب خود اهل سنت نیز ذکر شود که ذیلاً خواهد آمد؟

ل) روایت ابن ابی‌ملیکه بر فرض صحت و علی‌رغم نامفهوم بودن بخشی از حدیث، حداکثر ثابت می‌کند که در زمان ابن عباس، وضع حدیث رواج داشته است نه اینکه چه کسی آن را آغاز نموده است و خبر ابن عساکر، حداکثر دست داشتن شیعیان در جعل احادیث فضائل را ثابت می‌کند و نه آغازگری آنان را. ضمن اینکه ابن عساکر در قرن ششم زندگی می‌کرده است، در حالی سخن، درباره حوادث صدر اسلام می‌باشد.

از سخن ابن‌الجوزی نیز آغازگری جعل حدیث از سوی شیعیان دانسته نمی‌شود؛ علاوه بر آن ابن‌الجوزی نمونه‌ای از احادیث فضائل صحیح را ذکر نمی‌کند؛ در حالی که بیشتر احادیث فضائلی که خود اهل سنت در حق علی علیه السلام در کتاب‌هایشان آورده‌اند، نقد و رد می‌کند که معلوم نیست مراد او، در این صورت، از رافضه چیست؟

سخن درباره یک کتاب فقهی نزد شیعیان چنان سست است که به کل ارزش نقادانه‌های برخی از صاحبان این نظریه را به‌خصوص در مورد احادیث فضائل علی علیه السلام زیر سؤال می‌برد؛ چرا که اولاً شیعیان بیش از یک کتاب فقهی دارند، ثانیاً بیشتر احکام شیعیان با اهل سنت در مجموع مشترک است، ثالثاً مذاهب مختلف اهل سنت نیز با یکدیگر در احکام‌شان و نظریات‌شان اختلاف دارند؟ رابعاً وجود چنین کتابی دلیل بر آغازگری شیعیان نمی‌باشد.

۵. نظریه اهل سنت طرفدار خلافت

برخی برآنند که اهل سنت در ابتدا احادیث را برای تأیید خلافت‌شان وضع کردند و سپس شیعیان در مقابل به دفاع از خود و بیان حق‌شان به جعل حدیث پرداختند (حاج حسن، ۱۹۸۵ م. ج ۱، ص ۳۸۱)؛ اما ظاهراً مراد از اهل سنت در اینجا، بنی‌امیه و هواخواهان آنان می‌باشد نه غیر شیعیان؛ لذا در ادامه گفته شده که هر اندازه اموی‌ها در سب علی علیه السلام پافشاری می‌کردند، عاشقانش به جمع‌آوری احادیث درست و نادرست در مدح او می‌پرداختند؛ چه اینکه وضعیت شیعیان در قبال بنی‌امیه، کم از وضعیت مسیحیان نخستین در قبال رومی‌ها نبود؛ معاویه که از هیچ کوششی در تعقیب و آزار آنان فروگذاری نمی‌کرد، از زیاد برای این کار استفاده کرد که شیعیان و اماکن آنان را می‌شناخت؛ و زمانی بر شیعیان گذشت که ترجیح می‌دادند بدان‌ها زندیق بگویند تا شیعه علی علیه السلام. این فشارها و اقلیت تحت تعقیب بودن، موجب شیوع تشیع و نیز بروز غلو شد (همان، ص ۳۸۱ - ۳۸۲).

در هر حال، این نظریه به آغازگری وضع حدیث از سوی بنی‌امیه اشاره دارد که خود نظریه مستقلی است (در ادامه خواهد آمد).

۶. نظریه اقدامات توطئه آمیز معاویه

بسیاری از پژوهشگران از جمله ابن ابی الحدید (بر خلاف نظر دیگرش)، بنا بر مدارک قطعی، معاویه را پرچمدار وضع حدیث یا تشدید کننده آن دانسته‌اند؛ و به طور قطع نوع احادیثی که معاویه به دنبال وضع آنها بود، بیشتر احادیث فضائل بود؛ چون تخریب مخالف و تکریم موافق. آن هم به نام دین و پیامبر ﷺ کارسازترین حربه در آن زمان به طور خاص و در یک محیط مذهبی مقلد و تخت استبداد و به دور از کارشناسان دینی آزاد (و این همه در زمان معاویه مهیا بود) می‌باشد. در این باره به اظهار نظرهای ذیل می‌توان اشاره کرد:

ابن ابی الحدید می‌گوید: «بنی‌امیه بر شرق و غرب جهان اسلام مسلط شدند و به هر ترفند و وسیله‌ای برای خاموش کردن نور اسلام و تشویق مردم علیه آن و جعل معایب برای علی علیه السلام متوسل شدند». (ابن ابی الحدید، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۷) و در جایی دیگر از قول شیخ خود أبو جعفر اسکافی (محمد بن عبدالله، م. ۲۴۰ هـ ق) نقل می‌کند: «معاویه گروهی از صحابه و تابعین را واداشت تا اخبار زشتی را درباره علی علیه السلام زوایت کنند؛ به گونه‌ای که موجب شود مردم درباره او بد بگویند و از او دوری نمایند و پاداشی تشویق‌گر بر این کار قرار داد. مردم نیز برای او آنچه را می‌پسندید وضع کردند؛ از جمله این افراد از میان صحابه، أبوهریره، عیمر بن عاص، مغیره بن شعبه - که سخت از علی علیه السلام بیزار بود - و از میان تابعین، عروة بن زبیر می‌باشند (همان، ج ۴، صص ۶۱ و ۶۳). کعب الاحبار نیز یکی از حدیث‌سازان مرتبط به معاویه دانسته می‌شود (حاج حسن، ۱۹۸۵ م؛ ج ۱، ص ۳۷۸). این احادیث جعلی، بعدها در صحاح اهل سنت نیز وارد شد (همان).

علی بن محمد مدائنی (۱۳۵ - ۲۲۵ ق) در کتاب «الاحداث» خود می‌آورد: پس از آنکه معاویه بعد از سال ۴۱ هـ ق (عام الجماعة) به قدرت رسید، طی نامه‌ای به کارگزارانش نوشت: «من عهد و پیمان (ذمه) خود را از کسی که چیزی

آنان بر شیعیان وارد شد، سپس شهادت امام حسین علیه السلام به دست عیدالله بن زیاد به وقوع پیوست و سپس روزگار حجاج آمد؛ روزگاری که اگر به کسی گفته می‌شد زندیق یا کافر، بهتر بود تا که به او گفته شود شیعه علی علیه السلام است؛ تا آنجا که برخی حتی از موثقین، احادیثی در فضیلت حاکمان گذشته روایت کردند که هرگز رخ نداده بود، بلکه به صرف کثرت روایت این نوع احادیث، آنها را درست می‌دانند (هلالی، [بی‌تا]، ص ۱۸۸ / ابن ابی الحدید، [بی‌تا]، ج ۱۱، ص ۴۳ - ۴۴ / قندوزی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۷۸). از جمله قربانیان این تعقیب و گریز، عبدالله بن عقیف اُزدی است که به دست عیدالله بن زیاد شکنجه و کشته شد و حجر بن عدی و یارانش که زیاد بن عید بر آنها تاخت و قتل‌عامشان کرد، و میثم تمار و رشید هجری و سعید بن جبیر و ... می‌باشند (معروف حسنی، ۱۴۰۷ ق. ص ۱۲۰).

این اخبار ساختگی چنان زیاد گشت که بر منابع خواننده و به کودکان و حتی زنان و خدم و حشم آموزش داده می‌شد و همچون قرآن قلمداد می‌شد (ابن ابی‌الحدید، [بی‌تا]، ج ۱۱، ص ۴۵ / حاج حسن، ۱۹۸۵ م، ج ۱، ص ۴۷۰). از ابویحیی سکری نقل شده که وقتی وارد مسجد دمشق شدم، در حلقه شیخی شنیدم کسی از او پرسید: «علی علیه السلام کیست و او جواب داد: «علی مردی حسود و بدخواه در عراق بود که گروهی گرد او جمع شدند، پس برای جنگ با امیرالمؤمنین معاویه، قصد او کرد، پس خداوند معاویه را بر او غلبه داد و کارش تمام شد». پس نزد شیخی دیگر در آن مسجد رفتم که به نظر می‌آمد فرد موجهی است و داستان را برای او گفتم و او گفت: «ای مرد! در این مسجد سخنان عجیبی بر زبان آورده می‌شود، برخی از اینان به ابومحمد حجاج بن یوسف ثقفی طعن می‌زنند، پس علی کیست و چه عظمتی دارد!» (ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق. ج ۱، ص ۳۶۵).

و نقل شده که روزی حجاج در راه به مردی برمی‌خورد که به او می‌گوید: «ای امیر! خانواده‌ام مرا عاق کرده و نامم را علی گذاشته‌اند، پس نامم را تغییر داده و

صله‌ای به من بده تا روزگرم را پیش ببرم که مردی تهیدست هستم. حجاج به او می‌گوید: چه توسل زیبایی، من تو را به فلان نام می‌خوانم و تو را سرپرست فلان کار می‌کنم» (ابن ابی‌الحدید، [بی‌تا]: ج ۱۱، ص ۴۶).

مقدسی نقل می‌کند هنگامی که وارد اصفهان می‌شد (در زمانی که در آن حماقت و غلو درباره معاویه وجود داشت) به مرد زاهدی برمی‌خورد، پس، از قافله باز می‌ماند تا با او هم‌صحبت شود و در میان صحبت‌ها از او می‌پرسد: نظرت درباره صاحب (صاحب بن عباد وزیر، م. ۳۸۱ ه.ق) چیست؟ پیرمرد شروع به نفرین کردن او می‌نماید. مقدسی می‌پرسد: چرا او را نفرین می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: چون مذهبی جدید آورده است، ... چون می‌گوید معاویه مرسل و فرستاده خدا نیست. مقدسی می‌پرسد: نظر خودت چیست؟ می‌گوید: نظر ما، نظر قرآن است: «لا تفرق بین احدٍ من رسله»، ابوبکر، عمر، عثمان، علی و همچنین معاویه مرسل و فرستاده خدا بودند. مقدسی می‌گوید: چنین نیست؛ چهار نفر اول خلیفه و معاویه ملک و سلطان بود و پیامبر ﷺ فرموده است: «الخلافة بعدی الی ثلاثین سنة ثم تكون ملكاً»؛ سپس آن مرد، شروع به دشنام دادن به علی می‌کند و فریاد بر می‌آورد که این مرد رافضی است. مقدسی نیز از آن شهر فرار می‌کند و خود را به قافله می‌رساند (حیدر آسد، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۲۶۰ / آمینی، [بی‌تا]: ج ۱۰، ص ۳۳۵).

هاشم معروف حسنی نیز بدون آنکه بخواهد شیعیان را مطلقاً از وضع حدیث تبرئه نماید، متذکر می‌شود: در میان صحابه و راویانی که اهل سنت به عدالت‌شان حکم کرده‌اند، افرادی وجود دارند که بنا بر مستندات تاریخی بدتر از دروغ بر پیامبر ﷺ را انجام داده‌اند و وضع حدیث برای آنها امری ساده‌تر بود؛ آنها حدیث وضع کردند و از دروغ‌های اهل کتاب نیز استفاده نمودند. هر چند ظهور احزاب سیاسی و عقیدتی وضع حدیث را تشدید کرد،

به خصوص بنی‌امیه که کینه‌ای کهن نسبت به علی علیه السلام با تمام شایستگی‌هایی که برای رهبری مسلمانان به همراه اهل بی‌تش علیهم السلام داشت و تقریباً تنها مخالف جدی خلافت علی علیه السلام بود و در آرزوی حکومت می‌سوخت و از امکانات تبلیغی خوبی برخوردار شده بود و توانسته بود افراد کینه‌توز نسبت به علویان و نیز آزمندان را گرد خود آورد؛ با این حال مستنداً احادیث بسیاری نقل شده که حاکی از جریانی است که برای بنی‌امیه جعل حدیث می‌کرد. تمام کسانی که با علی علیه السلام با آن همه اصزار، بر خلافت بیعت کردند، به احادیث غدیر و منزلت و مؤاخات و رایت روز خندق و ... که در صحیحین و غیر آن نیز نقل شده‌اند، استناد نکردند، بلکه به شایستگی‌های او و منزلت والای حضرتش علیه السلام در میان مسلمانان تکیه نمودند و این امر در گزارش‌های تاریخی از آن زمان کاملاً مشهود است. از همه گذشته با توجه به اینکه حدود ۱۲۰ صحابی، مانند ابوهیره، طلحه، زبیر، عایشه، عمر، عبدالله بن عمر، جناده بن صامت، سلیمان فارسی، عباس و ... حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، باید گفت که این شیعیان نیستند که این حدیث را روایت کرده‌اند، همچنان که دیگر احادیث فضائل علی علیه السلام را نیز صحابه نقل نموده‌اند؛ در حالی که مخالفان ایشان تقریباً تهی از افتخاراتی بودند که علی علیه السلام از آن برخوردار بود؛ لذا منطقی است که آنان با وضع حدیث بخواهند از سویی خود را صاحب فضائل کنند و از سوی دیگر، مخالفان‌شان را سرکوب نمایند (معروف حسنی، ۱۴۰۷ ق، ص ۱۰۹ به بعد).

حسین حاج حسن، در این باره می‌گوید: «اموی‌ها در کل نسبت به حدیث اهمال جدی به خرج دادند، مگر افراد معدودی از آنها از جمله عمر بن عبدالعزیز که بنابر گزارش‌هایی به حفظ حدیث اهتمام ورزید؛ از این رو تاریخ اسلام لبریز از بدگویی نسبت به اموی‌ها شیده و کمتر کسی در حق آنان به نیکی یاد کرده است (همان، ج ۱، ص ۴۶۱) ... در این دوران، محدثین یا باید سکوت اختیار می‌کردند یا

به نفع خاندان و حکومت بنی‌امیه حدیث می‌گفتند یا می‌ساختند و البته این امر فقط توانست تعداد اندکی از محدثین و فقها را جذب کند (همان، ج ۱، ص ۴۶۷-۴۶۸). ... اموی‌ها از یک سو بدوی بودند و از سوی دیگر، اندیشه‌هایشان متأثر از تعالیم اسلامی شده بود و بیشتر تلاش‌شان برای تحکیم حکومت‌شان و توسعه آن با شمشیر بود؛ بدون آنکه دست از ارزش‌های بدوی و تعصبات قومی قبیله‌ای خود بردارند که به نوعی دوگانگی شخصیت یا دو شخصیتی آنان را نشان می‌دهد. پشتیبانان این حکومت، علاوه بر شمشیر قبائل عرب، گروهی از فقها و محدثینی بودند که به نفع اموی‌ها در کوچه و بازار و شهر و روستا تبلیغ و دعوت می‌کردند و در حقیقت دین و دولت در دو مسیر مخالف حرکت می‌کردند؛ شکافی که در نهایت منجر به انقلاب و سرنگونی این خاندان گشت و بنی‌عباس را بر سر کار آورد که بر عکس به وحدت دین و حکومت می‌اندیشید (همان، ج ۱، ص ۴۸۸-۴۸۹). ... اموی‌های اندلس نیز به تدریج در مذهب اهل سنت زیاده‌روی کردند و در تشویق فقها و محدثین از هیچ چیزی فروگذاری نکردند و آنان را برخلاف اموی‌های شرق، به خود نزدیک کردند و به تمجید خاندان اموی که بدان منسوب بودند، پرداختند و به پراکنده کردن فضائل اسلاف خود مشغول شدند؛ در حالی که در شرق آن زمان، ذم اموی‌ها بین فقها و محدثین رایج بود؛ برای مثال ابن حزم حدیث الغدیر را از جعلیات روافض، و علمای آن زمان در شرق، آن را صحیح قطعی می‌دانستند؛ اما این علاقه به اموی‌ها در غرب، بر اثر تعامل و ارتباط فرهنگی، کم‌کم به شرق نیز سرایت کرد و مجدداً نام معاویه برجسته شد تا آنجا که او را از اصحاب پیامبر ﷺ و از کتاب وحی خواندند و حتی نقل شده که اهالی اصفهان در قرن چهارم در حق معاویه غلو می‌کردند (همان، ج ۱، ص ۴۸۱ به بعد).

احمد امین نیز تأکید می‌کند: اموی‌ها به طور قطع احادیثی وضع کردند و نیز

برای آنها احادیثی وضع شد که به سیاست‌های آنان در جنبه‌های مختلف خدمت می‌کرد، به خصوص احادیثی در مناقب عثمان، چون پیوند بیشتری با او داشتند (ضحی الاسلام، ۱۹۶۴ م: ج ۲، ص ۱۲۳).

این افراد در حمایت از خلافت معاویه، تا آنجا پیش رفتند که در فضائل شام (پایتخت حکومت اموی و معاویه و یزید) و حمص و ساکنان آنها نیز حدیث وضع کردند (همان، ج ۱، ص ۳۷۷).

باید متذکر شد که گذشتگان شیعه نیز درباره نقش بنی‌امیه در جعل حدیث تحقیق کرده‌اند، مانند شیخ متکلم ابومحمد تیب (بیت) بن محمد عسکری از اصحاب عسکرین و صاحب محمد بن هارون وراق که دارای کتابی به نام «توليدات بنی أمیه فی الحدیث» بود (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۱۷/ظهرانی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۵۰۲).

نتیجه

در خصوص اینکه چه کسانی از چه فرقه و مذهبی، در ابتدا اقدام به وضع حدیث کرده‌اند، اختلاف افتاده است؛ هر چند مهم، وجود حدیث موضوع در اسلام و متنبه بودن مسلمانان نسبت به آن و کشف مجعولات حدیثی است؛ با وجود این و ظاهراً بیشتر به اغراض کلامی و سیاسی، فرق مختلف اسلامی به متهم کردن یکدیگر یا غیرمسلمانان، به آغازگری وضع حدیث اقدام کرده‌اند؛ تلاشی که نتیجه‌بخش نیست؛ چه اینکه وضع حدیث، نوعی دروغگویی است و دروغگویی نیز یکی از خصلت‌های همزاد آدمی؛ از این رو با وجود انگیزه‌ها و علل بسیار، هر کس، از هر مرامی، می‌تواند آغازگر آن باشد، ضمن آنکه دانستن آغازگری برای آن امر لغو به شمار می‌رود و مذهبی وجود ندارد که برخی از پیروانش به خود اجازه دروغگویی نداده باشند؛ چه اینکه اعتقاد به مذهب یا دین خاصی عملاً

مستلزم عدم دروغگویی به طور مطلق نبوده است. برای دروغگویی نیز عوامل بیرونی و درونی وجود دارد که تقریباً همه انسان‌ها بدون توجه به نوع اعتقاد، تحت تأثیر آنها می‌باشند تا آنجا که دروغگویی برای برخی بسیار مستحسن و تنها راه بیان و یا تبلیغ خواسته خود - که مدعای بر حق بودنش را هم دارند - می‌شود؛ لذا به راحتی نمی‌توان انگشت اتهام را به سوی کسی یا گروهی خاص متوجه کرد؛ البته ممکن است به بررسی اولین تلاش‌های آشکار وضع حدیث از سوی افراد یا گروهی خاص پرداخت که در این مقاله شواهد نشان از آن دارد که در این کار اموی‌ها پیشقدم و مُصرّ بوده‌اند، اما این امر بیشتر، باید از جنبه تاریخی و نیز برای درک صحیح جریان جعل حدیث باشد نه برای ایجاد شکافی میان خود؛ باید تمام فرق اسلامی و پیروان آنها به جای متهم کردن دیگران و مبرا کردن خود در رابطه با جریان وضع حدیث، صادقانه مسئولیت وضع حدیث در تاریخ حدیث را بپذیرند و به پاری یکدیگر به تبیین این پدیده و کشف مصادیق آن بنابر ملاک‌ها و معیارهای شفاف و متفق علیه برخیزند تا هر چه بیشتر و زودتر از صدمات آن در امان بمانند.

منابع

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ تهذیب التهذیب؛ ج ۱، [بی‌جا]، دار الفکر، ۱۴۰۴ هـ ق.
۲. ابن أبی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغة؛ تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم؛ [بی‌جا]، دار الاحیاء الکتب العربیة، [بی‌تا].
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی؛ الموضوعات؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان؛ ج ۱، مدینه: المکتبة السلفية، ۱۳۸۶ هـ ق.
۴. ابن داود، حسن بن علی؛ الرجال؛ نجف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ هـ ق.
۵. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ ج ۲، [بی‌جا]، مؤسسة النشر الاسلامی، ۴: ۱۴ هـ ق.
۶. ابن عساکر، علی بن حسن؛ تاریخ مدینة دمشق (تاریخ شام)؛ تحقیق علی شیری، [بی‌جا]، دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ ق.
۷. أبوریة، محمود؛ أضواء علی السنة المحمدیة أو دفاع عن الحدیث؛ ج ۵، [بی‌جا]، نشر البطحاء، [بی‌تا].
۸. أبو زهو، محمد محمد؛ الحدیث و المحدثون أو عناية الأمة الاسلامیة بالسنة النبویة؛ [بی‌جا]، دار الکتب العربی، [بی‌تا].
۹. ادلیبی، صلاح الدین بن احمد؛ منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی؛ ج ۱، بیروت: دارالافتاء الجدیة، ۱۹۸۳ م.
۱۰. أعظمی، محمد مصطفی؛ منهج النقد عند المحدثین نشأته و تاریخه؛ ج ۳، ریاض، ۱۳۴۰ هـ ق.
۱۱. امین، احمد؛ فجر الاسلام؛ ج ۱۰، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۳۳ م.
۱۲. ———؛ ضحی الاسلام؛ ج ۷، قاهره: مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۶۴ م.
۱۳. أمینی، عبدالحسین بن احمد؛ الغدیر فی کتاب و السنة و الادب؛ ج ۳، بیروت: دار الکتب العربی، [بی‌تا].
۱۴. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ الصحیح؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ هـ ق.
۱۵. جندی، عبدالحلیم؛ الامام جعفر الصادق (ع)؛ [بی‌جا]، ۱۳۹۷ هـ ق.
۱۶. حاج حسن، حسین؛ نقد الحدیث فی علم الروایة و علم الدرایة؛ ج ۱، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۵ م.

۱۷. حاكم نيشاپورى، محمد بن عبدالله؛ المدخل الى الصحيح؛ تحقيق ربيع هاديت عمير مدخلى؛ ج ۱. بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۴ هـ ق.
۱۸. حزر عاملی؛ محمد بن حسن؛ وسائل الشيعة؛ ج ۲. قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۱۴ هـ ق.
۱۹. حسين، طه؛ الفتنة الكبرى (على و بنوه)؛ ج ۹. مصر: دارالمعارف، [بی تا].
۲۰. حيدر، أسد؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعة؛ بيروت: دارالكتب العربي، [بی تا].
۲۱. خويى، سيد ابوالقاسم (آية الله)؛ معجم رجال الحديث؛ تحقيق كميته تحقيق؛ ج ۵. [بی تا].
- ۱۴۱۳ هـ ق.
۲۲. ذهبی، محمد بن احمد؛ ميزان الاعتدال؛ تحقيق على محمد بجاوى؛ ج ۱، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ هـ ق.
۲۳. _____؛ تذكرة الحفاظ؛ [بی تا]. مكتبة الحرم المكي، [بی تا].
۲۴. _____؛ سير أعلام النبلاء؛ تحقيق شعيب ارنؤوط؛ ج ۹. بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ هـ ق.
۲۵. رحمانی همدانی، احمد؛ الامام على (ع)؛ ج ۱. تهران: المنير للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ هـ ق.
۲۶. صبحی صالح؛ علوم الحديث و مصطلحه؛ ج ۵. دمشق: جامعة دمشق، ۱۹۵۹ م.
۲۷. سباعی، مصطفى؛ السنة و مكانتها فى التشريع الاسلامی؛ قاهره: دارالعروبة، ۱۳۸۰ هـ ق.
۲۸. سلفی، محمد لقمان؛ اهتمام المحدثين بنقد الحديث سنداً و متناً و دحض مزاعم المستشرقين و اتباعهم؛ ج ۱. رياض: [بی تا]، ۱۹۸۷ م.
۲۹. شيخ صدوق، محمد بن على؛ الخصال؛ تحقيق على اكبر غفارى؛ قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه، [بی تا].
۳۰. _____؛ من لا يحضره الفقيه؛ تحقيق على اكبر غفارى؛ ج ۲. جامعه المدرسين، ۱۴۰۴ هـ ق.
۳۱. شيخ طوسى، محمد بن حسن؛ اختيار معرفة الرجال (رجال كشى)؛ تحقيق ميرداماد؛ قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۰۴ هـ ق.
۳۲. _____؛ الرجال؛ تحقيق جواد قيومى اصفهانى؛ [بی تا]. مؤسسة النشر الاسلامى، ۱۴۱۵ هـ ق.

۳۳. شیخ مفید: محمد بن محمد؛ الإمالی؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية. [بی تا].
۳۴. طبرانی؛ طرق حدیث من کذب علی متعمداً؛ تحقیق علی حسن علی؛ هشام اسماعیل سقا؛ ج ۱، اردن: المکتب الاسلامی دار عمار، ۱۴۱۰ هـ ق.
۳۵. طبری؛ محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)؛ تحقیق گزوهی از دانشمندان؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی؛ [بی تا].
۳۶. طهرانی؛ شیخ آقابزرگ؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ ج ۳، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۳ هـ ق.
۳۷. عبدالمقصود؛ عبدالفتاح؛ الامام علی بن ابیطالب؛ ترجمه سید محمد مهدی شهیدی؛ تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.
۳۸. عجاج خطیب؛ محمد؛ اصول الحدیث علومه و مصطلحه؛ ج ۲، دمشق، [بی تا]، ۱۹۷۱ م.
۳۹. علامه حلی؛ حسن بن یوسف؛ خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال؛ ج ۲، نجف: المطبعة الحیدریة؛ ۱۳۸۱ هـ ق.
۴۰. غروی؛ نهله؛ فقه الحدیث و روشهای نقد متن؛ تهران: دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۹ ش.
۴۱. قندوزی؛ سلیمان بن ابراهیم؛ نایب المودة لذوی القربی؛ تحقیق علی جمال اشرف حسینی؛ [بی جا]؛ دارالاسوة، [بی تا].
۴۲. کلیثی؛ محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق علی اکبر غفاری؛ ج ۳، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ هـ ق.
۴۳. مجلسی؛ محمدباقر بن محمدتقی؛ بحار الانوار؛ ج ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ ق.
۴۴. مسلم بن حجاج؛ الصحیح؛ بیروت: دار الفکر؛ [بی تا].
۴۵. معروف حسنی، هاشم؛ الموضوعات فی الآثار و الاخبار؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۷ هـ ق.
۴۶. نجاشی؛ احمد بن علی؛ الرجال؛ تحقیق سید موسی شبیری زنجانی؛ ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ ق.
۴۷. هلالی؛ سلیم بن قیس؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی؛ تحقیق محمدباقر انصاری؛ [بی جا]، [بی تا].